

برخی از وجوه تمایز متون عرفانی نسبت به آثار غیر عرفانی (با تأکید بر امهات آثار عرفانی قرون ۶-۹)

مهوش واحدوست^۱

یاسر رحمتی*^۲

◀ چکیده:

ادبیات عرفانی یکی از مقوله‌هایی است که بخش گسترده‌ای از ادب فارسی را به خود اختصاص داده است. عرفان با توجه به گستردگی‌اش، فراز و نشیب‌های فراوانی به خود دیده است. علاوه بر این، تأثیر آن بر حوزه‌های دیگر نیز قابل توجه است. عرفان از جمله موضوع‌های مهمی است که در مورد آن، دیدگاه‌های مختلف و حتی گاهی متضاد با یکدیگر ارائه شده است. در پی این امر است که مکتب‌های عرفانی متعددی بنابر سلائق مختلف، در طول تاریخ شکل گرفته است که در سیر ادب فارسی نیز می‌توان صیغه‌های مختلفی از آن را مشاهده کرد.

در این پژوهش، کوشش شده است که سیر این جریان از قرن ششم تا قرن نهم، مورد بررسی قرار گیرد، از این رو در آغاز مختصری از کلیات موضوع ارائه، سپس به مشخصات بنیادین آن پرداخته شده است. به علاوه به علت کثرت آثار عرفانی این عصر، سعی شده است تا از کتب مهم عرفانی این دوره، مثلاً: حدیقه سنایی، مثنوی مولوی و... یاد شود. پس از به دست دادن شاخصه‌های متون عرفانی، از جمله در سطح زبان، مضمون، اصطلاحات خاص صوفیه و... کوشش شده است تا نمود این شاخص‌ها در تک‌تک آثار، یعنی: عبهرالعاشقین، حدیقه سنایی، سیرالعباد/الی‌المعاد سنایی، الهی‌نامه، منطق‌الطیر، مختارنامه، دیوان و اسرارنامه عطار، اسرارالتوحید، فیه مافیه، غزلیات شمس و مثنوی معنوی مولوی و غزلیات حافظ مشخص شده، مورد ارزیابی قرار گیرد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** ادب عرفانی، متون عرفانی از قرون ۶-۹ ه‍.ق، شاخصه‌های متون عرفانی، مکاتب عرفانی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه/ mahyv@yahoo.com

۲. دانشجوی ادبیات عرفانی دانشگاه ارومیه/ Kelmarz1363@gmail.com

مقدمه

عرفان اساساً، ایجاد ارتباط و پیوندی میان خالق و مخلوق است. با توجه به این مهم، باید تاریخ عرفان را به زمانی پیوند زنیم که انسان به علت حس پرستش و احساس نیاز به معبودی قادر و توانا، با خداوند خود ارتباط برقرار کرده است و به گوشه‌نشینی و راز و نیاز با پروردگار خود پرداخته است. به عبارت دیگر، «منشأ طریقه صوفیه، به یک معنی... حاجت درونی انسان است که می‌خواهد با مبدأ وجود و معبود خویش رابطه مستقیم پیدا کند. رابطه‌ای که دو سری باشد و خدا و انسان را با رشته دوجانبه‌یی به هم بپیوندد.» (تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ص ۳۰)

بحث‌های متنوع پیرامون عرفان اسلامی تا به حال، اشاره به این دارد که در قرن اول که هنوز بنابر اغلب اقوال، نام صوفی در میان نیامده است، پیشتازان این گروه به تأسی از پیامبر(ص) و صحابه و به تقلید از اصحاب صُفّه، در مبارزه منفی علیه حکومت‌های فاسد، تنها به زهد و عبادت و قناعت، آن هم در حد افراط اکتفا می‌کرده‌اند. با آگاهی از این موضوع که پایه حکومت‌های فاسدی چون امویان، همواره بر لذت‌پرستی و دنیاپرستی بنیان نهاده شده بود، می‌توان صوفی‌گری را یکی از جنبش‌های مخالف این حکومت‌ها، تلقی کرد؛ زیرا این افراد از طرفی می‌دانستند که حاکمان فاسداند و نتیجه این فسادها دامن ایشان را نیز خواهد گرفت و مورد عقاب خداوند قرار می‌گیرند و از طرفی توان مقابله نظامی و علنی با حکومت را نداشتند. در پی این امر، «عقیم گذاردن هرگونه مقاومت مردمی از سوی دستگاه حکومت، تنها به رشد صوفی‌گری و نیرو دادن به اندیشه بدبینی در جامعه انجامید.» (تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۴۳) بنابراین، می‌توان خاستگاه اصلی تصوف در عالم اسلام را در اعتراض گروهی از مؤمنان مضطر از حکومت و خوفناک از عذاب الهی دانست که از طرفی، با دنیاطلبی و تجمل‌گرایی حکومت‌ها مخالف بودند و از جانبی دیگر، قدرت و توانایی مبارزه با آن‌ها را نداشتند؛ اما به نظر می‌رسد، از بین

همه علت‌هایی که برای پیدایش تصوف ذکر کرده‌اند؛ قانع‌کننده‌ترین دلیل این باشد که «... منشأ تصوف از زهد و پرهیز بوده است و بعدها با عقاید و آراء حکمی و اشراقی آمیخته شده است...» (همان، ص ۱۷۴)

از شخصیت‌های برجسته دوره‌های اولیه تصوف، می‌توان از رابعه عدویه (م ۱۸۵ هـ) یاد کرد. ظهور رابعه «... و تعالیم او نقطه انعطاف تصوف بود که تدریجاً از زهد خشک مبتنی بر خوف و خشیت به معرفت دردآلود مبتنی بر عشق و محبت گرایید.» (همان، ص ۵۱) اما با وجود این «... سخنان رابعه نمایانگر آن است که در پایان سده نخست هجری (قرن هشتم میلادی) روحیه عرفانی در ژرفای جنبش زهاد رشد می‌کرده...» (تصوف و ادبیات تصوف، ص ۱۲)

جلوه‌گاه تصوف ایرانی را، خراسان حدس زده‌اند و بر این فرضیه پافشاری کرده‌اند که تصوف، «... در اواخر قرن دوم با زهد امثال ابراهیم ادهم آغاز شد...» (جستجو در تصوف ایران، ص ۸۳) قرن سوم هجری مشایخ بزرگی در خطه خراسان می‌زیسته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به این شخصیت‌ها اشاره کرد: «یحیی بن معاذ الرازی (م. ۲۵۸) و احمد بن خضرویه بلخی و ابوتراب نخشی (م. ۲۴۵) و بایزید بسطامی (م ۲۶۱) و ابوحنفص حداد نیشابوری (م. ۲۶۴) و حمدون قصار نیشابوری ناشر طریقه ملامتیه در نیشابور (م. ۲۷۱) و ابوعثمان النیسابوری (م. ۲۹۸)» (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱: ص ۲۵۵) در قرن سوم، تصوف وارد مرحله تازه‌ای شد و سیر تکامل خود را به تدریج طی می‌کرد. در این قرن بود که اصطلاحات و تعبیرات مختلفی در عرصه تصوف نما پدید آمد. اما نکته‌ای که درباره وام‌گیری تصوف از دیگر اندیشه‌ها باید گفت، آن است که «از بین اندیشه‌های تازه وارد، البته تصوف به دلیل هماهنگی، بیشتر از فلسفه اشراقی و رواقی یونان و مشرب فهلویین متأثر شد.» (نقد صوفی، ص ۳۴)

قرن چهارم همان‌طور که می‌دانیم در بسیاری از عرصه‌های علمی، ادبی و... یکی از قرون درخشان تاریخ ایران است. تصوف نیز در این قرن رشد خوبی داشت. در همین قرن بود که یکی از طبقه‌بندی‌های معتبر و مشهور عرفان یعنی طبقه‌بندی عرفان به «... سه مرحله شریعت، طریقت و حقیقت، ... تحکیم شد.» (همان، ص ۳۶) نکته دیگر درباره تصوف قرن چهارم اینکه «بحث و تحقیق در اصول عقاید صوفیه و تعلیل کرامات آنان هم در قرن چهارم شیوع یافت و نتیجه مباحثی که در این باب در گرفته بود، به ابن سینا منجر شد.» (تاریخ ادبیات در ایران، ص ۲۵۷) در همین قرن بود که تأسیس خانقاه‌ها رو به رشد نهاد و پیران و مریدان به کارهای معمول خویش می‌پرداختند. از مسائل دیگر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، «سماع اغانی صوفیانه و عاشقانه و رقص بود...» که البته با مخالفت عده‌ای دیگر روبرو شد. (همان، ص ۲۵۶)

در قرن پنجم، ایران با دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی روبه‌رو بود. حکومت غزنویان در این زمان به دست سلجوقیان منقرض شد و از طرفی در بغداد نیز با «... تسلط آل بویه، در واقع فقط نامی از خلافت عباسی برجاست.» (نقد صوفی، ص ۳۸) نتیجه این آشوب‌های سیاسی و دگرگونی‌های اجتماعی، بستر را برای تسلط و چیرگی فقیهان و متشرعه، فراهم می‌کرد. به همین دلیل بود که از تحرک صوفیه در این قرن، کاسته شد و اکثر اهل تصوف، تصوف را بر وفق مراد فقیهان عرضه می‌کردند. تحول مهم‌تری که در تصوف این قرن پیدا شد، «... ورود برخی اندیشه‌های فلسفی و کلامی در میان آنان صوفیه بود.» (همان، ص ۴۵) در منطقی کردن مسائل عرفانی، گویا نخستین کسی که نقش بسزایی ایفا کرده است، ابن‌سینا (۳۷۰-۴۲۸ هـ) بود. وی کوشید تا مسائل دشوار عرفانی را استدلالی کند و آن‌ها را از شبهات و اعتراضات برکنار دارد. البته در نزدیک کردن تصوف با فلسفه، قبل از ابن سینا، حکمایی چون فارابی دخالت داشته‌اند و در این جریان از طریقه اخوان‌الصفا باید یاد کرد. اما در قرن پنجم، بزرگترین «... صدایی که به دفاع صوفیه

برآمد، صدای ابوحامد غزالی بود که حیثیت و نفوذ معنوی او سبب مزید اعتبار تصوف در بین عامه شد که به سبب تندرستی‌های صوفیه یک چند از آن سرخورده بودند. «ارزش میراث صوفیه، ص ۶۹) نکته دیگر آن که «گرایش‌های روشنفکرانه اواخر سده پنجم/یازدهم در اسلام، تصوف را به نظریه‌پردازی و سازمان‌دهی خود سوق داد.» (تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ص ۴۳ و ۴۴) همین گرایش‌ها بود که در قرن هفتم به تلاش محیی‌الدین ابن عربی در نظری کردن تصوف انجامید. در اواخر این قرن و اوایل قرن هفتم بود که دو مکتب بزرگ عرفان به وجود آمد. یکی از این دو مکتب، مکتب سهروردیه منسوب به ابوحفص عمر سهروردی برادرزاده ابونجیب عبدالقاهر سهروردی و دیگری مکتب کبرویه بود که مؤسس آن شیخ ابوالجناح نجم‌الدین احمد بن عمر الخیوقی ملقب به الکبری است. تغییر و تحولات همچنان در تصوف ادامه داشت، تا اینکه «... از آغاز قرن دهم پی‌درپی از رواج آن کاسته شده است.» (سرچشمه تصوف، ص ۲۲۵) در قرن هفتم و هشتم تصوف رونق خوبی داشت، «تحولات اجتماعی سختی که مخصوصاً از آغاز قرن ششم بعد در ایران حاصل گردیده بود و پایه‌دار شدن اعتقادات مذهبی، توجه به مشایخ صوفیه و راسخ گردیدن اعتقاد مردم را نسبت به مقامات عرفانی و به خانقاه و خانقاهیان سبب شد.» (تاریخ ادبیات در ایران، ص ۱۶۵) از بزرگانی که در حوزه نظری تصوف در این دوره قلم‌فرسایی کردند، می‌توان به این شخصیت‌ها اشاره نمود: شیخ نجم‌الدین کبری (مقتول به سال ۶۱۸)، شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی (م ۶۳۲ هـ) و محیی‌الدین ابن عربی (م ۶۳۸ هـ)، سعدالدین حموی (م ۶۵۰ هـ) و شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی معروف به نجم‌الدین دایه (م ۶۵۴ هـ) و... بودند. اما در این میان، بزرگان دیگری نیز در حوزه ادب عرفانی نیز ورود کرده‌اند: عطار (م ۶۱۸ هـ)، بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی (م ۶۲۸ هـ)، سید برهان‌الدین محقق ترمذی (م ۶۳۸ هـ)، شمس‌الدین محمد بن علی تبریزی (م ۶۴۵ هـ)،

صلاح‌الدین زرکوب قونیوی (م ۶۵۷ هـ)، جلال‌الدین بلخی (م ۶۷۲ هـ)، حسام‌الدین حسن چلبی (م ۶۸۷ هـ)، سلطان ولد (م ۷۱۲ هـ) و ... (همان، ص ۱۶۸ - ۱۷۱)

به‌طور کلی تعلیمات تصوف را می‌توان مبتنی بر این موارد دانست: «... ادبیات شطح، اخلاقیات، کتاب‌هایی در سیر و سلوک، تفسیرهای صوفیانه قرآن، تصوف نظری، تعالیم مربوط به عشق الهی، تاریخ‌های صوفی، تصوف خانقاهی، جوانمردی سنت شعر و نثر صوفیانه فارسی، هنرهای زیبا (هم هنرهای تجسمی و هم موسیقی)، فلسفه و کلام.» (میراث تصوف، ص ۳۴ و ۳۵) اما گسترش تعلیمات اینان همواره از دو صورت انجام می‌گرفت: «... یکی، از راه اندرزه‌های زبانی مشایخ، یعنی از راه گفتگوی پیر و مرید یا گفتگوی گروهی به شکل وعظ و خطابه و یا از راه اشاعه پیام‌های مربوطه (موسوم به رساله)» (تصوف و ادبیات تصوف، ص ۸۳)

نکته حائز اهمیت دیگر، تمایزی است که برخی محققان بین تصوف و عرفان قائل شده‌اند. برخی از اینان بر آن‌اند که تصوف یک جریان اجتماعی و عرفان یک امر معرفت‌شناختی است. به تعبیر دیگر، «... به‌رغم جهان‌شمولی اندیشه‌های عرفانی که نه از روم و نه از زنگ، بلکه بی‌رنگ بی‌رنگ است؛ تصوف از شکل‌های ظهور اجتماعی این اندیشه به‌شمار می‌آید که در سرزمین‌های اسلامی و به‌ویژه در ایران، طی قرن‌ها جلوه‌گری کرده است. بنابراین می‌توان در یک کلام گفت که عرفان یک روش شناخت است، در حالی که تصوف یک جنبش و جریان اجتماعی است.» (آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری، ص ۲۹۸-۲۹۹)

پس از بیان مختصری از تاریخ عرفان ایران، به بررسی این جریان از قرن ۶-۹ پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است که به علت کثرت آثار موجود در این دوره زمانی، کوشیده شده است تا آثار مهم و تأثیرگذار آن، یعنی: *عبر‌العاشقین*، *حدیقه سنایی*، *سیرالعباد*، *إلی‌المعاد سنایی*، *الهی‌نامه*، *منطق‌الطیر*، *مختارنامه*، *دیوان و أسرارنامه عطار*،

أسرارالتوحید، فیه مافیہ، غزلیات شمس و مثنوی معنوی مولوی و غزلیات حافظ، در این پژوهش، مورد مذاقه قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

در این مجال سعی بر آن است تا شاخصه‌های متون عرفانی در امهات کتب عرفانی این دوره، بررسی شود. منظور از شاخصه‌ها، کلیدی‌ترین مواردی است که نویسندگان این دوره در آثارشان از آن‌ها بهره برده‌اند. بنابراین مهم، سعی شده است تا در سطح زبان به مقوله شطح و اصطلاحات عرفانی و در حوزه معنا به موضوع عشق پرداخته شود. با توجه به این امر بود که کتب و مقالات متعددی، مورد بررسی قرار گرفت که هیچ یک از آن‌ها به این گستردگی به این موضوع نپرداخته و تنها یک یا چند کتاب را از این لحاظ، مورد بررسی قرار داده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- حسینی در مقاله‌ای به بررسی مقوله شطح در دیوان شمس پرداخته است و حاصل کلام آن است که «نشاط و شادمانی ویژگی کلی کلام شطح‌آمیز مولانا است.» (شطحیات منظوم مولانا در غزلیات شمس، ص ۱۲۵)

- محمدتقی سبحانی به موضوع علم، عقل و عشق در مثنوی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که: «... مولوی مراحل معرفت آدمی را به گونه‌ای تنظیم و تصویر می‌کند که عقل و عشق هر کدام در جایگاه و مرتبت خاص خود قرار می‌گیرند و اگر در همان منزلت جای گیرند هیچ تعارض و تنافی بین آن‌ها وجود ندارد.» (علم، عقل و عشق در مثنوی مولوی، ص ۳۸۰)

- میرباقری فرد و رئیسی نیز در مقاله‌ای به بررسی «یقین» در متون نظم عرفانی پرداخته‌اند و همان طور که از عنوان مقاله برمی‌آید، فقط به یکی از اصطلاحات عرفانی توجه کرده‌اند و «... آثار منظوم عطار، از جمله: الهی‌نامه، أسرارنامه، مصیبت

نامه ...» و ... را مورد بررسی قرار داده‌اند. (بررسی و تحلیل یقین در متون منظوم عرفانی، ص ۷۷)

- حائری و رحیمی زنگنه در مقاله‌ای به مبانی نظری شطحیات عرفانی مولانا پرداخته‌اند و بر آن‌اند که: «... مبانی نظری مولانا در تحلیل شطحیات عرفانی، اعتقاد او به وجود برزخی آدمی و تقابل این ساحات وجودی است و برای تبیین و تفسیر این اعتقاد بر خلاف آنچه که استیس در کتاب عرفان و فلسفه گفته است، می‌توان از نظریه تعدد مصادیق در توجیه آن بهره گرفت.» (مبانی نظری شطحیات عرفانی از نگاه مولانا، ص ۴۵)

- مرادی نیز در پژوهشی فقط به کلیات اشاره کرده و بیان داشته که: «اصل حقیقت این مقام، همان راضی شدن به رضای الهی است. در این مرتبه، اراده حق جایگزین اراده بنده و رضای او جایگزین رضای بنده می‌گردد...» (تحلیل مبانی قرآنی مقام رضا در شعر پارسی، ص ۴۳)

- همچنین شیرین بیانی مقاله‌ای نگاشته و حاصل آن این که: «مولانا جلال‌الدین محمد، جهان هستی را به درستی و واقع بر دو اصل کلی و اساس استوار می‌داند: ۱- نیرو؛ ۲- حرکت؛ و ملاط این دو یا ملاط سازنده کل کاینات را «عشق» می‌شناسد...» (عشق از دیدگاه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ص ۱۱۳)

- نصری نیز در پژوهش خود به موضوع «... جمال‌پرستی و شاه‌بازی و شخصیت‌های برجسته آن در قرون مشخص شده و نیز مخالفت‌های عرفا و متشرعین علیه جمال‌پرستی پرداخته است.» (جمال‌پرستی در ادب عرفانی؛ از قرن ششم تا هشتم)

- همچنین زهرا کوشکی در تحقیقی تطبیقی به مقایسه آراء عطار و آگوستین درباره عشق پرداخته و حاصل کار وی این شد که: «هر دو، گوهر وجودی انسان را

به‌رغم آرایش گناهان تا وقتی که در این دنیا است، به کمک نیروی عشق و در پرتو فیوضات الهی قابل احیاء می‌دانند.» (انعکاس عشق در آیینۀ ادیان، ص ۴۶)

- سید جعفر حمیدی در پژوهش خویش به تحلیل ابیات حاوی مقولۀ عشق و مضامین عرفانی دیگر ابیات پرداخته و چنین می‌نویسد: «... حافظ هم عاشق بوده است و هم عارف و تو تا عاشق نباشی، عارف نخواهی شد و تا عارف نباشی، معنی عشق را درک نخواهی کرد...» (عاشقانه‌های عیان و عارفانه‌های نهان در شعر حافظ خوش‌خوان، ص ۱۰)

- یکی از پژوهشگرانی که به طور شایسته، به مقولۀ عشق پرداخته، «ستاری» است که به روش کاملاً علمی، به ریشه‌یابی و سیر تطوّر مقولۀ عشق در ادبیات فارسی پرداخته و از این طریق برخی از کتاب‌های اصلی مورد نظر در این زمینه را مورد واکاوی قرار داده است.

آنچه در تمامی این پژوهش‌ها نادیده شده است، نبود روش آمارگیری مقوله‌های مورد نظر، در تک‌تک آثار بررسی شده است؛ تا از این طریق مشخص شود تا سیر مقوله‌های مختلف در عرصۀ ادبیات به چه نحوی بوده است.

پرسش‌ها

۱. شاخصه‌های اساسی متون عرفانی کدام است؟
۲. نمود این شاخصه‌ها در متون عرفانی قرن ششم تا نهم به چه منوال است؟
۳. کدام یک از این متون عرفانی، شاخصه‌های عرفانی بیشتری دارند؟
۴. با توجه به شاخصه‌های عرفانی، روند بروز آن‌ها در طی این سه قرن چگونه است؟

بحث و بررسی

۱. سطح زبان

با مطالعه متون عرفانی همواره با زبانی روبه‌رو هستیم که از مشخصات خاصی برخوردار است. ویژگی‌هایی که در آثار دیگر دیده نمی‌شود یا نمود آن بسیار اندک است. در ذیل به برخی از این خصوصیات از لحاظ زبانی اشاره می‌شود:

۱-۱: شطح

شطح در لغت به معنای «حرکت» است و به گفته‌هایی می‌گویند که در میان عموم رایج نیست و نوعی جسارت به نظر می‌رسد. واژه شطح اولین بار در متون عرفانی فارسی و در «...طبقات الصوفیه» خواجه عبدالله انصاری به کار رفت؛ ضمن نقلی از جعفر خلدی که می‌گوید: عجایب عراق سه چیز است: شطح شبلی و نکته مرتعش و حکایت من. (زبان عرفان، ص ۲۸۶) فولادی برای شطح، این تقسیم‌بندی را قائل شده است: «یک؛ حکم مخالفانه؛ دو حکم متقدانه و یک حکم موافقانه: الف) حکم کفر؛ کفرگویی صریح، ب) حکم افشای اسرار؛ افشای اسرار الهی که جرم به‌شمار می‌آید، ج) حکم ترک ظاهر؛ نوعی ترک ظاهر شرع، د) حکم شأن مخصوص؛ بر پایه این حکم، پنج حالت اتفاق می‌افتد: «اولاً: شطح در یک حال خاص به عارف دست می‌دهد، ثانیاً: این حال، از قوت وجد و ضعف طاقت عارف پدید می‌آید، ثالثاً: مشکل شطح به «تعبیر» و «مخاطب»، هر دو، باز می‌گردد، رابعاً: این مشکل با رجوع به دانایان شطح قابل رفع است، خامساً: این موارد نشان از «شأن» مخصوص شطح دارد.» (همان، ص ۲۸۹)

در عالم عرفان، بسامد این مقوله‌ها تا حدی است که روزبهان بقلی شیرازی، کتابی با عنوان «شرح شطحیات» در توضیح آن، به‌نگارش درآورده است. از آن روی که عرفا با عالمی فراتر از ماده روبه‌رو هستند، در بیان ویژگی‌های آن عالم و حالات روحانی خود، زبان عادی را عاجز می‌دیدند؛ بنابراین درصدد آن برآمده‌اند تا طرحی

نو در اندازند و افکار خود را جهانی سازند؛ از این رو به شطح گرایش یافتند. به عبارت دیگر، «این متناقض‌نمایی که در زبان عرفان و به خصوص در شعر عطار و مولوی حضور برجسته دارد، ناشی از بیان تجربه‌هایی است که فراطبیعی و در نتیجه، منطق‌گریز و زبان‌ستیز است.» (دیدار با سیمرغ، ص ۱۱۴)

شیخ شطاح بر آن است که «چون در لجه بحر قدیم عین جمع از اوصاف مخلوقی مقدس شد، محل اتحاد یافت؛ آنکه شطحیات گوید. از اینجا بود حدیث «سبحانی» و «لیس فی جبّتی غیر الله»، سرّ «أنا الحق». (عبر العاشقین، ص ۱۴۶)

برخی از مصادیق شطح را می‌توان چنین بر شمرد: اتحاد، یکی شدن با خداوند و دعوی الوهیت، ادعا که خود شامل دعاوی مختلف می‌شود، شرک و کفر، ترک عبادات و ملزومات شرع، گستاخی با خداوند، بی‌حرمتی نسبت به نمادهای دینی و ارزش‌های مذهبی، در باب مرگ و قیامت، تحقیر اصطلاحات تصوف رسمی. (تأملی در موضوعات، صورت، ساخت و سبک شطحیات صوفیه، ص ۲۹-۳۶) شطح به طور کلی به سه وجه قابل توجیه است: ۱. به عنوان زبان خاص عرفا، ۲. تفنن ادبی و ۳. نتیجه تنگی مجال سخن و ناشی از عجز زبان عارف و شوق و نشاط درونی وی به ابراز ماجرا. (نقل با اختصار: فلسفه عرفان، ص ۵۵۸)

در حدیقه سنایی ۱۸ بیت آمده که وی در آن به شطح‌گویی‌هایی پرداخته است:^۲

پس زبانی که راز مطلق گفت بود حلاج کو أنا الحق گفت

(حدیقه، ص ۶۶، ب ۲)

کفر و دین عقل ناتمام بود عشق با کفر و دین کدام بود

(همان، ص ۶۶، ب ۲)

آتش اندر زن از پی دین را می‌خ خرپشته شیاطین را

(همان، ص ۶۶، ب ۲)

در اسرار التوحید محمد بن منور نیز ۱۳ مورد شطح دیده شده است:

- «چون پاره‌ای از قرآن برخواندیم و به سجود رفتیم خواب غلبه کرد، در خواب شدیم، در وقت فرو افتیدیم. چون از خواب بیدار شدیم، خود را دیدیم در هوا، زینهار خواستیم.» (اسرارالتوحید، ص ۲۸ و ۲۹)، «... تا سحرگاه که وقت اجابت دعا باشد دست برداشتم و به اعتقادی و یقینی هرچه صادق‌تر گفتیم: خداوندا این سنگ‌ها را زر گردان! چون چند بار بگفتم از گوشه خانه آوازی شنوم که: نهمار برویش ری! ...» (همان، ص ۵۲)

- «شیخ این بیت بگفت، بیت:

من دانگی و نیم داشتم حبه کم دو کوزه نبی خریده‌ام پاره کم
بر بربط من نه زیر مانده است و نه بم تا کی کوی قلندری و غم غم»
(همان: ۷۳)

در منطق‌الطیر ۶۷ مورد شطح آمده است:

نی ز موسی هرگزت سودی رسد نه ز فرعونت زیان بودی رسد
(منطق‌الطیر، ص ۲۴۲، ب ۲۲۱)
تو درو گم شو حلولی این بود هرچ این نبود فضولی این بود
(همان: ص ۲۳۸، ب ۱۲۹)
در یکی رو وز دویی یک سوی باش یک دل و یک قبله و یک روی باش
(همان: ص ۲۳۸، ب ۱۳۰)

و در این موارد: ص ۲۸۵ ب ۱۱۸۵، همان ب ۱۱۸۸، ص ۲۸۹ ب ۱۲۸۱ و

در الهی‌نامه ۴۶ مورد شطح آمده است:

بسی اسرار با سگ در میان است ولیکن ظاهر او سد آن است
(الهی‌نامه، ص ۱۵۱، ب ۹۶۳)
کنیدم دفن هم در جای ایشان نهیدم آنکه سرم در پای ایشان
(همان: ص ۱۵۳، ب ۱۰۰۰)

خطاب آید، دگر، اما معما که هستیم ای عجب با او، بهم، ما
(همان: ص ۱۶۱، ب ۱۱۸۴)

در مختارنامه نیز ۳۰ مورد شطح به کار رفته است:
از فوق و ورای آسمان بودم من و ر تحت زمین بیکران بودم من
(مختارنامه، باب ششم، ب ۲۳)
تا کی ز نبود و بود چون در دو جهان گر باشم و گر نه همه من باشم و بس
(همان: باب ششم، ب ۲۶)
آنجا که منم هیچ کس آنجا نرسد جز گرم روی هم نفس آنجا نرسد
(همان: باب ششم، ب ۵۳)

در دیوان عطار ۱۵۰ مورد شطح وجود دارد:
چون رسید این جایگه عطار نه هست و نه نیست
کفر و ایمانش نماند و مؤمن و کافر بسوخت
(دیوان، غزل ۲۲، ب ۸)
ساقی از در درآمد و بنشست صد قیامت به یک زمان برخاست
(همان، غزل ۲۸، ب ۵)
چون به مسجد یک زمان حاضر نه ایم نیست این مسجد که این خمار ماست
(همان، غزل ۳۲، ب ۷)

در أسرارنامه نیز ۳۱ مورد شطح آمده است:
بهشت آدم بدو گندم بدادست تو هم بفروش اگر کار افتادست
(أسرارنامه، ص ۸۰، ب ۸)
ریاضت می کشم جان می کنم من سگی را بوک روحانی کنم من
(همان، ص ۸۶، ب ۹)
یکی ابلیس را دید ایستاده بدو گفت: «چه کارست اوفتاده»

(همان، ص ۹۳، ب ۸)

در مثنوی کبیر نیز از این مقوله ۱۱۲ مورد وجود دارد:

آسمان نسبت به عرش آمد فرود ورنه بس عالی است سوی خاک تود

(مثنوی کبیر، دفتر ۵، ب ۲۱)

گفت فرعونى أنا الحق گشت پست گفت منصورى أنا الحق و برست

(همان، دفتر ۵، ب ۲۰۳۵)

پر هنر را نیز اگر چه شد نفیس کم پرست و عبرتی گیر از بلیس

(همان، دفتر ۶، ب ۲۵۹)

توانایی مولانا آن بود که شط بزرگانی چون بایزید و منصور حلاج را با بیانی

لطیف و شیوا تفسیر و تعلیل کرده است:

«صبغه الله هست خم رنگ هو پیسه‌ها یک رنگ گردد اندر او

چون در آن خم افتد و گویش قم از طرب گوید: منم خم لا تلم

آن منم خم، خود اناالحق گفتن است رنگ آتش دارد، الا آهن است»

(میناگر عشق، ۵۵۸)

همچنین در غزلیات شمس ۵۵۳ مورد شطح یافت شده است:

ای نور ما، ای سور ما، ای دولت منصور ما

جوشی بنه در شور ما، تا می شود انگور ما

(غزلیات شمس، ص ۱۵۳، غ ۴، ب ۲)

هر کان می احمر خورد، با برگ گردد،

بر خورد از دل فراخی‌ها برد دلتنگ ما، دلتنگ ما

(همان، ص ۱۵۵، غ ۶، ب ۵)

عالم چو کوه طور دان، ما همچو موسی طالبان

تا بخت ما خندان شود، پیش آی خندان، ساقیا

(همان، ص ۱۶۰، غ ۱۰، ب ۸)

در فیه مافیه مولوی ۷۸ مورد شطح رؤیت شد:

- «... تن همچون مریمست و هر یک عیسی داریم، اگر ما را درد پیدا شود، عیسی را بزاید و اگر درد نباشد عیسی هم از آن راه نهانی که آمد باز به اصل خود پیوندد الا ما محروم مانیم و ازو بی بهره...» (فیه مافیه، ص ۱-۳)، - «پیش او دو أنا نمی گنجد، تو أنا می گویی و او أنا یا تو بمیر پیش او یا او پیش تو بمیرد تا دوی نماند...» (همان، ص ۲۴)، - «حق تعالی می فرماید: لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ هَم اناالحق است معنیش این است که افلاک را برای خود آفریدم این اناالحق است ب زبان دیگر و رمزی دیگر سخن های بزرگان اگر به صد صورت مختلف باشد چون حق یکی ست و راه یکی ست سخن دو چون باشد...» (همان، ص ۴۶)

در غزلیات خواجه حافظ نیز ۸۳۳ مورد شطح آمده است. این شطح گویی ها در حالی است که در جایی وی از آن به بدی یاد می کند:

الا يا ايها الساقى ادر كاسا و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

(غزلیات، غ ۱، ب ۱)

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم

شطح و طامات به بازار خرافات بریم

(همان، غ ۳۷۳، ب ۱)

دلم زصومعه بگرفت و خرقة سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

(همان، غ ۴۷۱، ب ۶)

۱-۲: مقامات و احوال

یکی دیگر از مقوله‌هایی که در دایره زبان جای می‌گیرد، ورود اصطلاحات عرفانی است. قبل از سنایی، اصطلاحات عرفانی در میان پیشینیان وجود داشته است؛ ولی بیشتر در مرحله ساخت و پردازش سیر می‌کرد. پس از وی این اصطلاحات عظیم و پُر تعمق با شمارگانی شایان توجه، به آستانه شعر ورود پیدا کرد. برخی بیشتر این اصطلاحات را نشأت گرفته از قرآن می‌دانند و بر آن هستند که این اصطلاحات «... اندک اندک به صورت تفسیر تجربه خاص صوفیان... ولی حامل معنایی تازه، درآمد.» (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۱۸۱)

تأثیری که ادب عرفانی بر این اصطلاحات گذاشته است آن بوده که آن‌ها «... به وسیله شعرای ایران زمین در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری) تا حدود زیادی تهذیب و تلطیف گردید، پر از گل و بلبل شده و انعطاف و تلون فراوان پیدا کرده است.» (ابعاد عرفانی اسلام، ص ۴۸۰) بسیاری از این اصطلاحات در ساختار مدحی اشعار قبل سنایی وجود داشت؛ ولی وی بود که «... تصویرها و اصطلاحات تغزلی و خمیری را در شعر عرفانی تثبیت کرد.» (بلاغت تصویر، ص ۲۱۶) از جمله این اصطلاحات می‌توان به این موارد اشاره نمود: «ابدال، ابن الوقت، اتحاد، اتصال، اثبات و نفی، اجلالی، احد، اخلاص، ادب، استدراج، استغراق، اهل خاطر، اولیاء، بسط، تبطل، تجلی، تسلیم، توکل، جباری، جذبه، جلال، جواسیس القلوب، جولقی، حال، حضرت، حلول و اتحاد، حق و...» (همان، ص ۱۸۸-۱۹۳)

از اوایل ورود عرفان به عرصه ادب تا نفوذ گسترده و اوج و نزول آن، درباره مقامات و احوال سالک، دیدگاه‌های متعددی ارائه شده است. بنابر این مهم و برای علمی‌تر کردن روند بررسی، در اینجا سعی شده است تا به یکی از قدیمی‌ترین منابع عرفان، یعنی؛ اللمع ابونصر سراج رجوع شود و نظر وی در این مورد، مبنای کار قرار گیرد. وی بر این عقیده است که مقامات «... توقف بنده در پیشگاه خداست در

انجام عبادت‌ها و مجاهدات و ریاضات و بریدن از خلق و پیوستن به خدا.» (اللمع، ص ۲۲) از سوی دیگر به نظر وی، مقامات شامل این موارد هستند: توبه، فقر، صبر، رضا، توکل. (همان، ص ۲۳) و احوال، چیزهایی هستند که در دل درآیند و یا دل در آنها درآید، همچون صفای یاد خدا و آن‌ها را شامل این موارد می‌داند: مراقبت، قرب، مهرورزی^۳، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، دیدار و یقین. (همان، ص ۲۵) بنابر معیار سراج در مورد مقامات و احوال، در ذیل تلاش شده است تا اصطلاحات مورد نظر به صورت نمودار ارائه گردد^۴.

۱-۲-۱: حقیقه سنایی

درمجموع در کتاب حقیقه سنایی (۴۷۳-۵۴۵ هـ ق)، ۶۵ اصطلاح^۵ آمده است که بیشترین موارد از آن اصطلاح یقین است:

به چراگاه دیو بر ز یقین چه و چند و چرا و چون را هین

(حقیقه، ص ۲۸، ب ۱۹)

ذکر جز در ره مجاهده نیست ذکر در مجلس مشاهده نیست

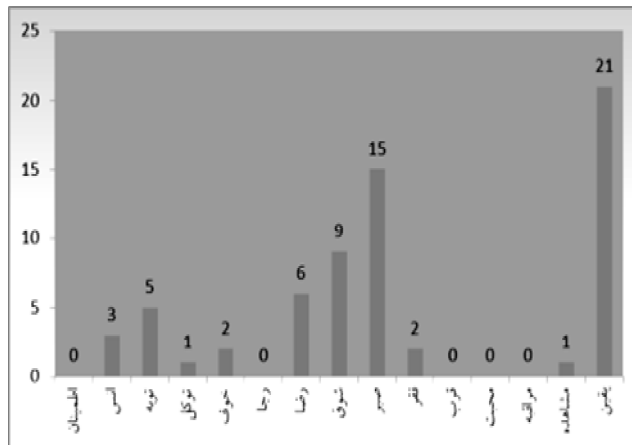
(همان، ص ۵۲، ب ۱)

ذوق و شوق ز نیک و بد کوتاه چشم جسمش ز روح روح آگاه

(همان، ص ۱۳۶، ب ۷)

و در این نمونه‌ها: ص ۳۱ ب ۱۳ (صبر)، ص ۴۵ ب ۲۳ (خوف)، ص ۵۲ ب ۶ (یقین)

و....



۲-۲-۱: سیرالعباد إلى المعاد

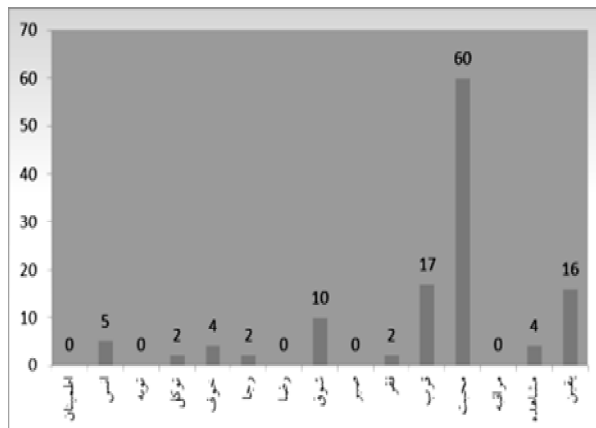
در این کتاب، در مجموع یک بار اصطلاح شوق به کار رفته که می‌تواند نشان از عدم غلبه صیغه عرفانی در آن باشد:

طوق‌داران او نبشته ز شوق «فلک الحکم لله» بر طوق

(سیرالعباد إلى المعاد، ص ۲۱۶، بیت ۵۱۲)

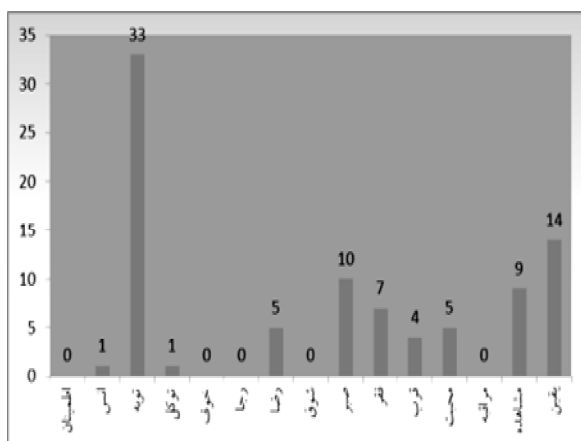
۲-۲-۳: عبهرالعاشقین

درکل، در عبهرالعاشقین روزبهان بقلی شیرازی، ۱۲۲ اصطلاح وجود دارد که فراوانی آن در نمودار مشخص گردیده است:



٤-٢-١: اسرار التوحيد

- «... به وجود ائمه کبار کی شمس آسمان دین و نجوم فلک یقین بودند...» (أسرارالتوحید، ص ۳)، - «... و از جمله کرامات کی درین بین مشاهده افتاد این بود کی...» (همان، ص ۳۴۸) - «حق سبحانه و تعالی همه را برای رضای خویش نزدیک گرداند بمنه وجوه...» (همان، ص ۴۲۰) و مواردی از این دست: ص ۳۶ (مشاهده)، ص ۴۴ (توبه)، ص ۱۵۵ (توکل) و... .



۵-۲-۱: منطق الطیر

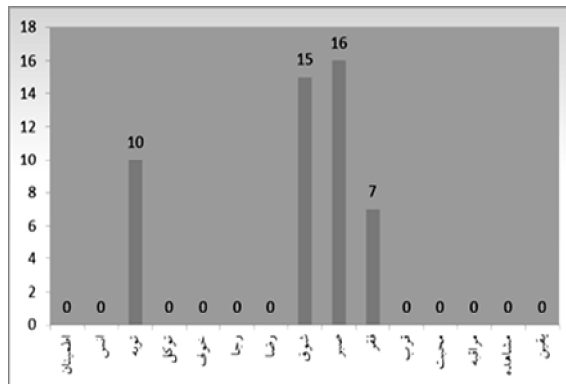
مشهورترین اثر عطار (۵۴۰-۶۱۸ هـ ق)، منطق الطیر است که مجموع اصطلاحات موجود در آن، ۴۸ مورد است. بسامد هر یک از اصطلاحات در نمودار زیر نشان داده شده است:

چشم من گر می‌نگرید آشکار جان نهان می‌گرید از شوق تو زار
(منطق الطیر، ب ۲۶۲ ص ۲۴۴)

عشق سوی فقر در بگشایدت فقر سوی کفر ره بنمایدت
(همان، ص ۲۸۵، ب ۲۸۵)

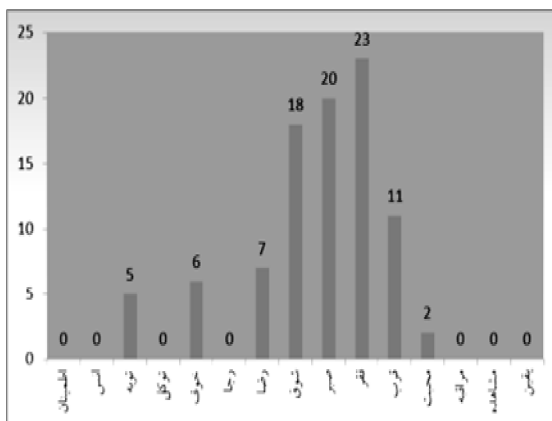
چون ز ره سر تافت مرد پر گناه کی تواند یافت قرب پادشاه
(همان، ص ۳۱۲، ب ۱۸۳۲)

و همچنین: ص ۳۰۰ ب ۱۵۴۴ (توبه)، ص ۳۰۲ ب ۱۶۰۰ (یقین)، ص ۴۱۳ ب ۳۹۶۸ (فقر) و



۶-۲-۱: الهی‌نامه

یکی از کتاب‌های معروف عطار الهی‌نامه است. در این کتاب، ۹۲ اصطلاح ذکر شده است که پراکندگی آن در بدین گونه است:



برخی از نمونه‌ها بدین شرح است:

یقین دانم که مغز کایناتی میان اندر صفات نور ذاتی

(الهی‌نامه، ص ۱۱۹، ب ۲۰۴)

دگر یوسف به صدقی راز گفتش ز شوق دوست شرحی باز گفتش

(همان، ص ۱۲۰، ب ۲۲۸)

یکی فقر است و معدومات خواهد یکی توحید کل یک ذات خواهد

(همان، ص ۱۲۹، ب ۴۳۴)

و مواردی از این دست: ص ۱۲۲ ب ۲۷۶ (صبر)، ص ۲۰۸ ب ۲۲۰۹ (مشاهده)، ص

۲۸۷ بیت ۳۹۰۲ (انس) و

۷-۲-۱: مختارنامه

از دیگر آثار عطار نیشابوری، مختارنامه است. در این کتاب ۱۱۲ اصطلاح وجود دارد:

ای خورده غم تو یک به یک چندینی در شوق تو مردم و ملک چندینی

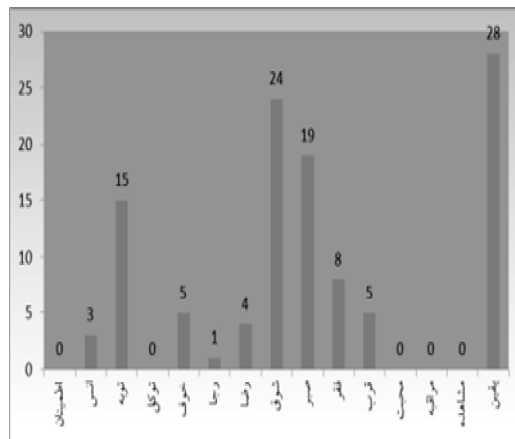
(مختارنامه، ص ۸۲، ش ۶۵، ب ۱)

گر فضل تو عقل را یقین می‌شود زانست که تیز چشم دین می‌شود
(همان، ص ۸۳، شماره ۷۵، ب ۱)

آن را که درین دایره جانی عجیب است
در نقطه فقر پریشانی عجب است

(همان: ص ۱۲۱ ش ۳۶۵ ب ۱)

و همچنین در این موارد: باب اول، شماره ۶۶ ص ۸۲ ب ۱ (شوق)، باب سوم، شماره ۱۱۹ ص ۸۹ ب ۱ (قرب)، باب نهم، شماره ۴۳۷ ص ۱۳۰ ب ۱ (آنس) و



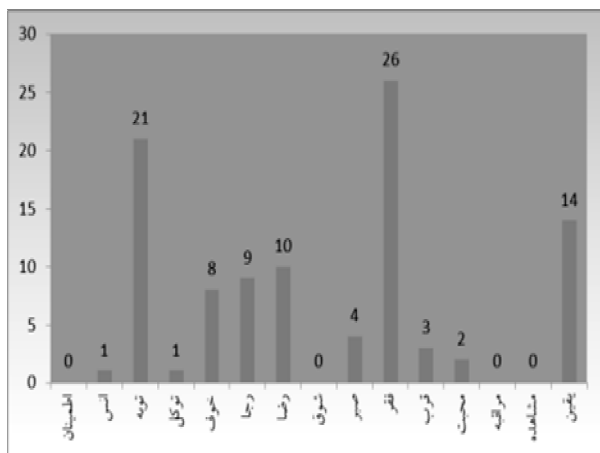
۸-۲-۱: دیوان عطار

در مجموع در دیوان عطار می‌توان ۹۹ اصطلاح دید که بیشترین شمار را کلمه فقر دارد:

مرغ دل از قفص سینه ز شوق می‌کند قصد به پرواز امشب
(دیوان، ص ۱۰۲، غ ۱۱، ب ۱۷۵۳)

موسی ز بی‌قراری خود در بساط قرب خود را فگند بر در او پیش از عصا
(همان، ص ۳، ق ۱، ب ۶۰)

چو تو بر باد دیدی ملک عالم به ملک فقر آمد افتخارات
(همان، ص ۹۰، ت ۷، ب ۱۵۳۸)
و غزل ۱۵ ص ۱۰۵ ب ۱۷۹۴ (شوق)، قصیده ۱ ص ۳ ب ۶۳ (توبه)، ترجیع ص ۸۸ ب ۱۵۰۰ (فنا) و... .



۹-۲-۱: أسرارنامه

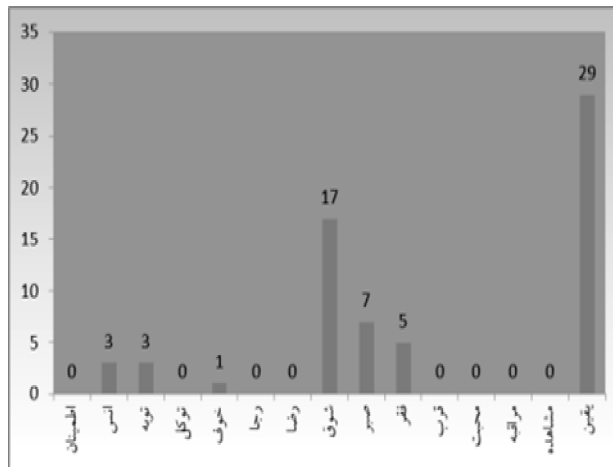
یکی دیگر از آثار عطار، أسرارنامه است. مجموع اصطلاحات به کار رفته در این کتاب، ۶۵ مورد است و بیشترین بسامد را واژه یقین دارد:

چو کس را نیست در دل شوق آن عشق کجا یابند هرگز ذوق آن عشق
(أسرارنامه، ص ۱۱۳ ب ۶۲۰)

بباید داشت گردن زیر فرمان که جز صبر و خموشی نیست درمان
(همان، ص ۹۰ ب ۷۰)

ز آب دیده غسل توبه کردم مگر خاک کف پای تو کردم
(همان، ص ۱۰۱ ب ۳۵۲)

و این موارد: ص ۱۲۳ ب ۸۴۰ (شوق)، ص ۱۲۸ ب ۹۴۳ (یقین)، ص ۱۷۱ ب ۱۸۹۶ (فقر)،
ص ۱۰۸ ب ۵۰۲ (أنس) و... .



۱۰-۲-۱: مثنوی معنوی

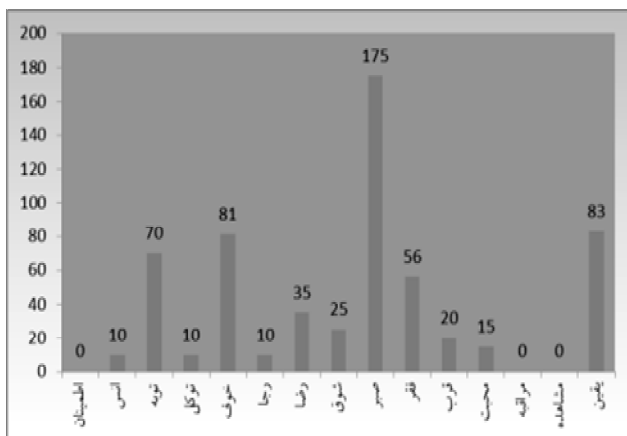
مشهورترین اثر مولانا (۶۰۴-۶۷۲ هـ ق)، یعنی مثنوی می توان ۵۹۰ اصطلاح مشاهده نمود:

پرس پرسان می کشیدش تا به صدر گفت گنجی یافتم آخر به صبر
(مثنوی، دفتر اول، ص ۹، ب ۹۵)

آن نبات آنجا یقین عاریت است جای آن گل مجلس است و سوسن است
(همان، دفتر دوم، ص ۱۹۲، ب ۲۷۱)

قرب ماهی ده به ده می تاختند ز آنکه راه ده نکو نشناختند
(همان، دفتر سوم، ص ۳۶۷، ب ۵۸۷)

و در این مورد: دفتر چهارم ص ۵۶۱ ب ۱۰۶ (رضا)، دفتر پنجم ص ۷۵۵ ب ۶۳۸ (خوف)، دفتر پنجم ص ۹۸۶ ب ۱۴۰۰ (فقر) و



در واقع، «...» زبان مثنوی از تعداد زیادی لغات و اصطلاحات صوفیه مشحون است... با آنکه اکثر این گونه تعبیرات قبل از مولانا هم در بین صوفیه بوده است؛ بسیاری از آن‌ها را مولانا در معنی خاص یا تازه‌ای به کار برده است...» (زرین کوب، ۱۳۸۶، ص ۱۸۷)

۱۱-۲-۱: غزلیات شمس

از دیگر آثار معروف مولوی، غزلیات شمس است. بسامد اصطلاحات بکار رفته در این کتاب، ۲۰۷ مورد است:

می ده گزافه ساقیا تا کم شود خوف و رجا
گردن بزن اندیشه را ما از کجا او از کجا

(غزلیات شمس، ص ۲۲، غ ۳۳، ب ۱)

اگر زمین به سراسر بروید از توبه
به یک دم آن دم آن همه را عشق بدرود چو گیا

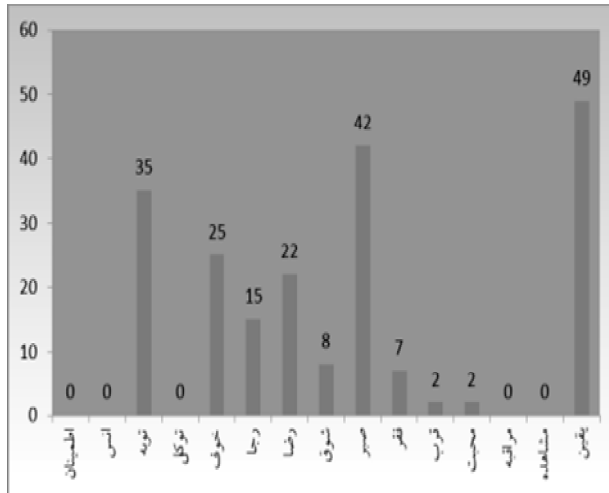
(همان، ص ۱۱۲، غ ۲۲۳، ب ۳)

(۳)

همای قاف قربی ای برادر هما را جز همایی مصلحت نیست

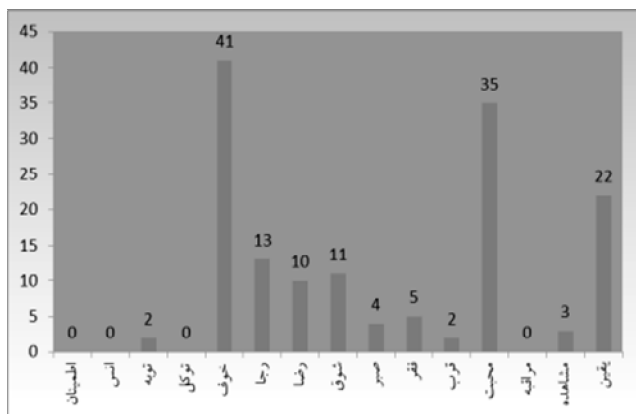
(همان، ص ۱۵۹، غ ۳۴۳، ب ۱۰)

و این موارد: ص ۱۵۲ ش ۳۲۶ ب ۴ (توبه)، ص ۲۲۷ شماره ۴۹۸ ب ۵ (یقین)، ص ۵۹۷ ش ۱۳۳۷ ب ۱۲ (توکل) و



۱۲-۲-۱: فیه مافیه

این کتاب یکی از آثار مشهور مولوی است که در آن ۱۴۸ اصطلاح به کار رفته است: - «... و آن شراب را جز به نظر اشتها و شوق نتوان دیدن اکنون اشتها و...» (فیه مافیه، ص ۷۲، س ۱۳ و ۱۴)، - «... که می گویند مسلم که یقین نشد که چنانست، چگونگیات یقین شد که چنان نیست...» (همان، ص ۲۱۴، س ۱۴ و ۱۵)، - «... که هنوز نان نپخته اند صبر کن تا نان برسد و...» (همان، ص ۳۷، س ۱۹) و ... و همچنین در مواردی این گونه: ص ۱۶۴، س ۵ (شوق)، ص ۳، س ۱۷ (خوف و رجا)، ص ۱۲۶، س ۴ (فقر) و



۱۳-۲-۱: غزلیات حافظ

بهترین غزلیات ادب فارسی، غزل‌های عارفانه- عاشقانه حافظ شیرازی (۷۲۷-۷۹۲ هـ. ق) است. در این دیوان ۱۴۵ اصطلاح وجود دارد که واژه توبه از بیشترین بسامد را دارد:

مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
ولی چه سود که سر رشته در رضای تو بست

(غزلیات، ۲۳)

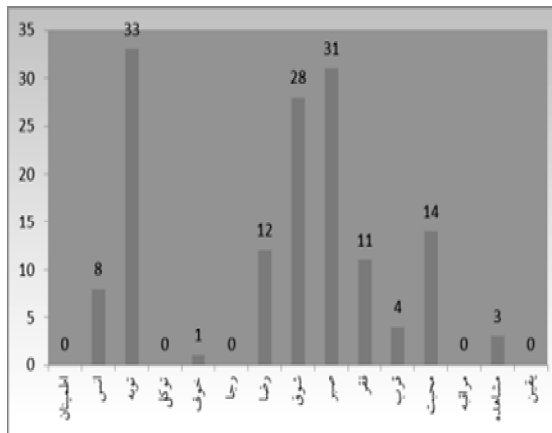
زبان ناطقه در وصف شوق نالان است
چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست

(همان، ۴۲)

تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد
هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت

(همان، ۵۹)

و در این نمونه‌ها: ص ۹ غزل ۱۲ ب ۱۲ (قرب)، ص ۱۱۵ غزل ۱۶۴ ب ۸ (انس)،
ص ۱۷۵ غزل ۲۵۵ ب ۱۰ (فقر) و... .



۲. سطح مضمون

عرفا بیشترین تأثیری که در سیر ادب فارسی ایفا کرده‌اند، عرصه مضمون‌آفرینی بوده است. این نفوذ تا بدان حد بوده است که می‌توان آن را نقطه عطفی در این عرصه دانست. تفکرات و تأملات عرفا در زمینه‌های متعددی چون خدا، انسان، عشق و... تأثیر شایان ذکری داشته است. در زیر تلاش شده است تا به برخی از این موارد اشاره شود.

با ورود الفاظ و تعبیر عاشقانه و پیوند آن با عرفان «... زبان شعر عاشقانه پارسی به صورت یک زبان دینی و مقدس درآمد و الفاظ آن، نظیر باده و می و شراب و مستی و میخانه و خرابات و شاهد و ساقی و زلف و خد و خال معشوق، همه معانی دیگری غیر از معانی حقیقی خود پیدا کردند.» (زبان حال در عرفان و ادب پارسی، ص ۹۶-۹۷)

نکته دیگر در این مورد آن است که بخش عمده‌ای از عشق عارفانه در بدو امر، متوجه خداوند بود؛ ولی در قرن ششم با ورود کسانی چون احمد غزالی (ف: ۵۲۰) در سوانح العشاق و شاگردش عین القضات همدانی (۵۲۵ هـ) در کتاب تمهیدات، عرصه نظریه‌پردازی در حوزه عشق فراهم گردید. این روند موجبات حضور عرفایی همچون روزبهان بقلی شیرازی را فراهم ساخت تا به اوج این مسیر رسیدند. با توجه

به این امر است که میراث عشق‌ورزی و جمال‌پرستی شیخ روزبهان بقلی «...» چند نسل بعد از وی بیشتر به دو شاعر غزل‌پرداز معروف شیراز- سعدی و حافظ- رسید که دیوان هر دوشان از تجربه واقعی این گونه عشق عرفانی حکایت دارد. «زیبایی‌پرستی در عرفان اسلامی، ص ۴۲۱) از نیمه دوم قرن پنجم، عرفان «...» مضمون و مایه اصلی و ابدی شعر غنایی فارسی شد و شاعران عارف، برای بیان عشق عرفانی و مواجهه درونی خویش که در دایره الفاظ و کلمات معمولی نمی‌گنجید، به کار می‌رفت از همان کلمات و الفاظی بهره جستند که برای بیان عشق جسمانی و غریزی و اوصاف و احوال آن به کار می‌رفت، اما معانی باطنی این الفاظ با آنچه در عشق غریزی است، بسیار متفاوت بود...» (نگرشی بر تحول بنیادی تعبیرات و اصطلاحات استعاره‌ای از سبک خراسانی به سبک عراقی، ص ۴۲) رباعیات عطار، «... یکسره عطر دلاویز عشق و زیبایی دارد. منطق الطیر بهترین مثنوی عشق و وحدت وجود، سرچشمه الهام مولانا بوده...» (همان، ص ۳۶۴) تاریخ غزل‌های مکتوب بازمی‌گردد به «... اوایل سده ششم/دوازدهم، یعنی زمانی که می‌دانیم مجموعه‌هایی از این نوع شعر هنوز جریان دارد. شاید اتفاقی نباشد که این وضعیت هم زمان است با کاربرد بیش از پیش غزل برای بیان عشق عرفانی.» (شعر صوفیانه فارسی، ص ۷۸)

یکی از مهم‌ترین مضامین جاری و ساری در عالم عرفان، عشق است. البته مسأله عشق در آثار پیشینیان نیز وجود داشت؛ ولی آنان اغلب به عشق زمینی پرداختند. عرفا در این زمینه طرحی نو درانداختند و آن را به معشوق آسمانی پیوند زدند. یکی از مفاهیم اصلی در باور مولانا، «... اعتقاد به سریان عشق در کل جهان هستی است...» (میناگر عشق، ص ۶۶) حتی بهتر است گفته شود که عشق، «... کلید رمز احوال و افکار مولاناست. مثنوی او با عشق آغاز می‌شود و به عشق پایان می‌یابد... هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم، خجل باشم از آن...

شرح عشق ار من بگویم بردوام صد قیامت بگذرد، و آن ناتمام
زانکه تاریخ قیامت را حد است حد کجا آنجا که وصف ایزد است»
(همان، ص ۴۳۲ و ۴۳۳)

اگر قرار باشد که «... عصاره و زبدۀ مفهوم و مقصود مثنوی در یک جمله و حتی در یک کلمه خلاصه شود، بی‌گمان چیزی فراتر و مهم‌تر از مفهوم عشق یافته نخواهد شد.» (تحلیل نسبت میان جهان درون و جهان بیرون از دیدگاه مولوی در مثنوی، ص ۱۰۶) مولانا بیش از ۱۵۰ بار^۶ از عشق در مثنوی سخن گفته است. (آتش عشق، ص ۳) بدون شک، «... استاد بلامنازع و دست‌نیافتنی عشق و جذبۀ الهی، در بالاترین وجه ممکن، مولانا جلال‌الدین رومی بود... نزد وی همچون بسیاری از پیشینیان و پیروانش، عشق عبارت بود از نیروی درونی همه چیز، که بر همه چیز، تأثیر می‌گذاشت و همهٔ امور را به سمت وحدت رهبری می‌نمود.» (ابعاد عرفانی اسلام، ص ۴۷۳) تفاوت میان متون عاشقانه و برداشت عرفانی از عشق را می‌توان به وضوح دید؛ به‌طوری که «ترجیح عشق و مستی بر زهد و پارسایی و نفی خودپرستی حاصل از دنیا دوستی و گذشتن از بهشت و دوزخ، و اشاره به رند، دلق، سجاده، میخانه، مرید، صوفی سالوس، اهل دل، از واژگان و معانی غزل‌های عارفانه است که در غزل‌های عاشقانه مجال ظهور ندارند.» (در سایۀ آفتاب، ص ۱۸۷)

در حدیقهٔ سنایی ۱۸۸ بار از عشق و مشتقات آن استفاده شده است:

عشق را داد هم به عشق کمال عقل را کرد هم به عقل عقل

(حدیقه، ص ۲۷، ب ۷)

هر چه جز دوست آتش اندر زن آنگه از آب عشق سر بر زن

(همان، ص ۸۳، ب ۱۶)

عقل در کوی عشق نابیناست عاقلی کار بوعلی‌سیناست

(همان، ص ۲۱۱، ب ۱۰)

در پانزده بیت از *سیرالعباد إلى المعاد* سنایی عشق و مشتقات آن وجود دارد:
زان چراگاه و راه برگشتیم عاشق راه و راهبر گشتیم
(*سیرالعباد إلى المعاد*، ص ۱۸۷، ب ۱۰۶)
گازری را ز دست جوقی عور یوسفی را ز عشق مثنی کور
(همان، ص ۱۸۹، ب ۱۲۹)
از پی عشق صورت لا را قیله‌ای ساخته چلیپا را
(همان، ص ۱۹۱، ب ۱۶۹)

در *عبرالعاشقین* ۳۱۰ بار از مقوله عشق یاد شده است:
«حلاوت عشق قدم دلم را کسوت معارف و کواشف اصلی در پوشید.»
(*عبرالعاشقین*، ص ۴، س ۸ و ۹)، «... و نگارخانه عشقم به جمال خود عمارت کرد
...» (همان، ص ۳۷، س ۱۳ و ۱۴)، «... لکن از دور فلک مقادیر جز غم عشق نصیب ما
نیست ...» (همان، ص ۵۱، س ۸ و ۹)

در *اسرارالتوحید* نیز در ۱۰ مورد به عشق پرداخته شده است:
«... و عشق آن دامن گیرد، آن درد او را بر آن دارد کی درگاه مشایخ را ملازم
باشد و...» (*اسرارالتوحید*، ص ۱۶)، - «هر کرا برگ این حدیث و عشق این راه بود
چنان بود...» (همان، ص ۱۷)، - «... بازگرد که اگر نه چنین کردی، بوالحسن نماندی،
تو معشوق عالمی! ...» (همان، ص ۴۷)

در *منطق الطیر* عطار نیشابوری ۲۲۲ بار از عشق یاد شده است:
که ز درد عشق جان می سوختش که ز نطق حق زفان می سوختش
(عطار، ۱۳۸۳: ص ۲۵۱، ب ۴۵۱)
تو ز عشق جان خویشی بی قرار و او نشسته تا کند صد جان نثار
(همان، ص ۲۵۶، ب ۵۶۱)
نامه عشق ازل بر پای بند تا ابد آن نامه را مگشای بند

(همان، ص ۲۶۰، ب ۶۳۸)

در الهی نامه عطار نیز ۱۱۰ مورد به عشق و مشتقات آن اشاره شده است:

جهان عشق را پای و سری نیست به جز خون دل او را رهبری نیست

(الهی نامه، ص ۱۱۲، ب ۳۳)

ولی چون عشق گردد سخت بسیار محبت از میان آید پدیدار

(همان، ص ۱۴۴، ب ۸۱۱)

جمالی آنچنان را روز بازار ز شوق عاشقان آید پدیدار

(همان، ص ۲۰۸، ب ۲۲۰۹)

در مختارنامه عطار ۱۲۷ بار از عشق یاد شده است:

برخیز و به بحر عشق دلدار درای مردی کن و مردانه بدین کار درای

(مختارنامه، ص ۹۷، ش ۱۷۹، ب ۱)

در عشق دل من چو پریشانی گشت در پای آمد بی سر و سامانی گشت

(همان، ص ۱۰۶، ش ۲۴۳، ب ۱)

رفتم خط عشق و بندگی نادیده جز حسرت و جز فکندگی نادیده

(همان، ص ۱۹۲، ش ۹۰۲، ب ۱)

در دیوان عطار نیز ۶۵۲ مورد از این مقوله یاد شده است:

زاهد افسرده سوز عشق اگر خواهد رواست

شخص سرما خورده را میلی به سوی آذرت

(دیوان، ص ۲۶، ق ۸ ب ۲۶)

با طوطی عقل خویش همدم با بلبل عشق خود هم آواز

(همان، ص ۸۴، ت ۲۲، ب ۱۴۰۴)

عشق جانان همچو شمعم از قدم تا سر بسوخت

مرغ جان را نیز چون پروانه بال و پر بسوخت

(همان، ص ۱۰۶، غ ۱۷، ب ۱)

در اسرارنامه عطار نیز ۸۲ مورد از این مقوله یاد شده است:

به صد الحان خوش داود جان سوز زبور عشق تو خوانده شب و روز

(اسرارنامه، ص ۹۷، ب ۲۵۵)

چو هستی بر دل اسرار گشته ز شاخ عشق برخوردار گشته

(همان، ص ۱۰۹، ب ۵۲۱)

ز نور عشق شمع جان بر افروز زبور عشق از جانان در آموز

(همان، ص ۱۰۹، ب ۵۴۱)

در مثنوی مولوی ۴۰۰ بار از مقوله عشق یاد شده است:

آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد

(مولوی، دفتر اول، ب ۱۰)

زین چنین بیچارگی ها صد هزار خوی عشاق است و ناید در شمار

(همان، دوم، ب ۱۶۸۶)

قرب خلق و رزق بر جمله ست عام قرب وحی عشق دارند این کرام

(همان، سوم، ب ۱۰)

در غزلیات شمس ۳۰۴۱ بار از عشق یادی به میان آمده است:

در آتش عشق چون خلیلی خوش باش که می دهد نجات

(غزلیات شمس، ش ۳۶۸، ب ۵)

بس ساکن بی قرار دیدم در آتش عشق بی قرار

(همان، ش ۳۷۹، ب ۵)

مطرب و نوحه گر عاشق و شوریده خوش است

نبود بسته بود رسته و روییده خوش است

(همان، ش ۴۱۶، ب ۱)

در فیه مافیه نیز ۵۰ بار از عشق استفاده شده است:

- «... پادشاه دست در کیسه و جیب و چرمدان او کردی به طریق عشق‌بازی که این بنده مدهوش من مستغرق جمال من چه دارد...» (فیه مافیه، ص ۱۳)، - «... تا او را درد آن کار و هوس و عشق آن کار در درون نخیزد...» (همان، ص ۲۰)، - «... از عشق زنی چون شهوت از آنچه قوت او بود برو افزون ریختند و...» (همان، ص ۳۰) و...
در غزلیات حافظ، ۳۵۰ بیت از اصطلاحاتی همچون چون عشق، عاشق و... مایه گرفته‌اند؛ از جمله:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(غزلیات، غ ۱۵۲، ب ۱)

جهانیان همه گر منع من کنند از عشق
من آن کنم که خداوندگار فرماید

(همان، غ ۲۳۰، ب ۲)

ای سرو ناز حسن که خوش می‌روی به ناز
عشاق را به ناز تو هر لحظه صد نیاز

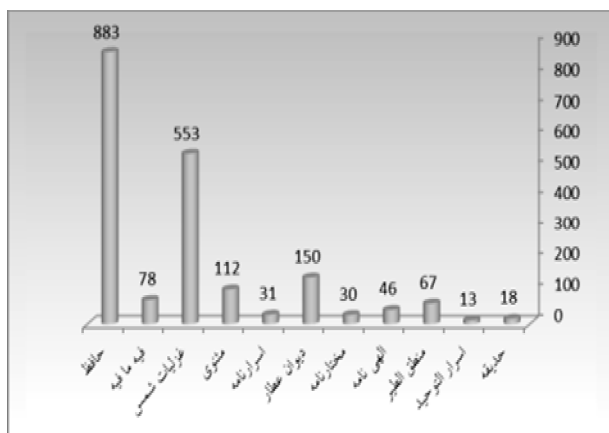
(همان، غ ۲۶۰، ب ۱)

نتیجه‌گیری

در این مقاله سیر ادب عرفانی از قرن ۶ تا ۹ در ۱۳ کتاب، در سطح زبان و معنا مورد بررسی قرار گرفت. در سطح زبان، دو مقوله شطح و اصطلاحات عرفانی و در سطح معنا، مفهوم عشق لحاظ گردیده است.

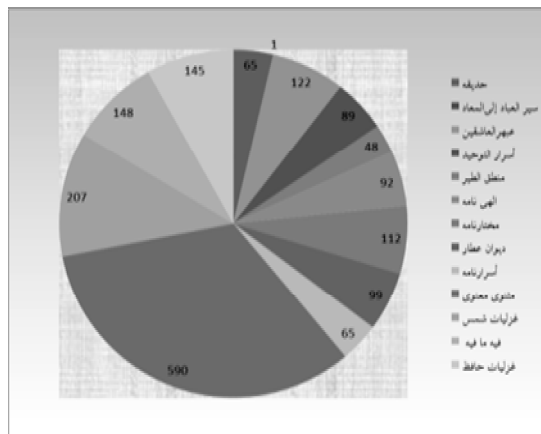
الف: شطح

در سطح شطح گفته شد که حافظ در به کار بردن این مقوله سرآمد است و با شمار ۸۸۳ مورد شطح، گوی سبقت را از دیگران ربوده است. پساز وی مولوی در غزلیات شمس، ۵۵۳ مورد از شطح استفاده کرده است. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد که اگرچه نخستین عرفای شاعر در شطح‌گویی محتاطانه عمل می‌کردند، ولی در عصر حافظ این قید برداشته شده و شطح‌گویی مقوله بسیار رایج در شعر وی گردیده است. به‌طور کلی می‌توان گفت که سیر نفوذ شطح در این دوره، سیر تدریجی خود را ادامه می‌داد تا در دیوان عطار به اوجی نسبی رسید و از آثار قبلی پیشی گرفت و در حافظ به اوج خود رسید. نمودار ذیل پراکندگی تعداد ابیاتی را که در هر یک از کتب شطح وجود دارد، نشان می‌دهد:

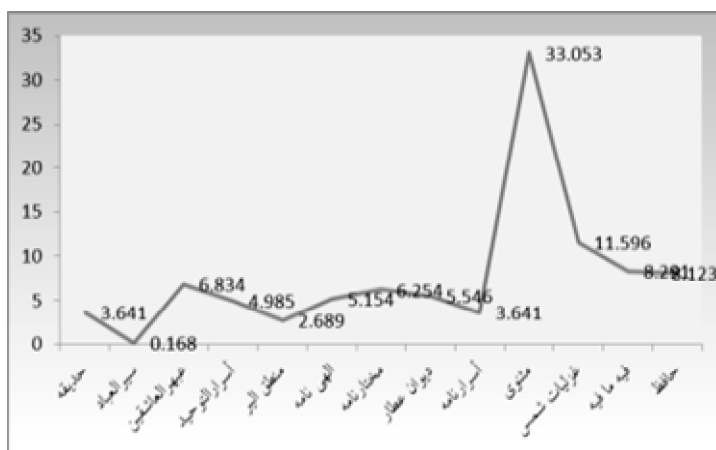


ب: اصطلاحات عرفانی

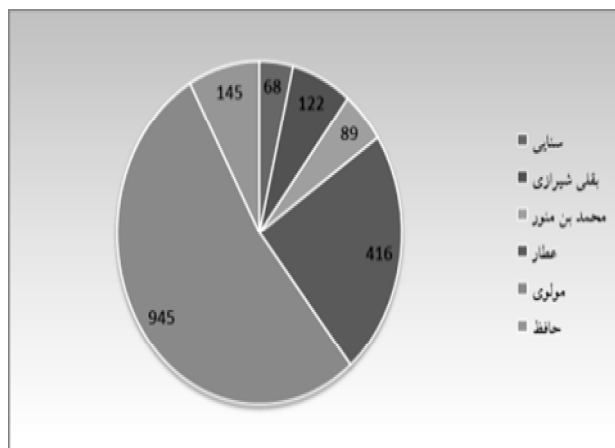
در سطح اصطلاحات عرفانی، مولوی که در دو کتاب ارزشمند خود بیشترین استفاده را از آنها کرده است. وی در مثنوی ۵۹۰ و در غزلیات ۲۰۷ بار از اصطلاحات متعدد بهره جسته است. توانایی مولوی در سطح کاربرد اصطلاحات عرفانی، نشان‌دهنده آگاهی عمیق وی از بخش نظری عرفان است. نمودار زیر تعداد اصطلاحات عرفانی به کار رفته در هر کتاب را نشان می‌دهد:



همان‌طور که از نمودار بالا برمی‌آید، مجموع اصطلاحات به کار رفته در این کتاب‌ها، ۱۷۸۵ مورد است. در اوایل این دوره که آغاز نفوذ عرفان به عرصه ادب نیز هست، به آثار سنایی برمی‌خوریم که ۶۸ بار از اصطلاحات مختلف در آنها استفاده شده است. بعد از وی یکی از متنفذترین کتاب‌های عرصه عشق، قدم به عرصه عرفان عاشقانه می‌نهد که همان کتاب *عبرالعاشقین* است. در این کتاب ۱۲۲ اصطلاح به کار رفته است که از حجم پرشمار این نوع حکایت دارد و از این طریق می‌توان بر عارفانه بودن طریق روزبهان بقلی شیرازی در مسیر عشق صحه گذاشت. یکی از کتاب‌های معروفی که در نیمه دوم قرن ششم به‌نگارش درآمده است، کتاب *اسرارالتوحید* است. اصطلاحات موجود در این کتاب بالغ بر ۸۹ مورد است. در اواسط همین قرن بود که عطار نیشابوری قدم به جهان خاکی نهاد و پس از چندی، کتاب‌های تأثیرگذاری را در زمینه عرفان تألیف نمود. در پنج اثری که از این «عارف شاعر» مورد بررسی قرار گرفت، ۴۱۶ اصطلاح مشاهده شد که پربسامدترین آن‌ها *مختارنامه* با ۱۱۲ مورد است. بعد از عطار نیشابوری، یکی دیگر از قطب‌های عرفان پای به جهان گذاشت که جانشین شایسته‌ای برای سنایی و عطار بود. نمودار زیر به‌وضوح، شمار تکرار اصطلاحات موجود در هریک از کتاب‌های بررسی شده را به‌درصد^۷، به نمایش می‌گذارد:

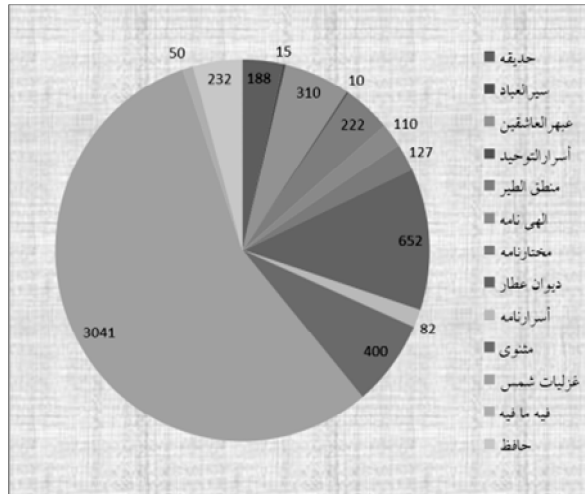


به بیانی دیگر، مجموع اصطلاحات به کار رفته در کل آثار بررسی شده از هر یک از نویسندگان را می‌توان در نمودار زیر مشاهده کرد:

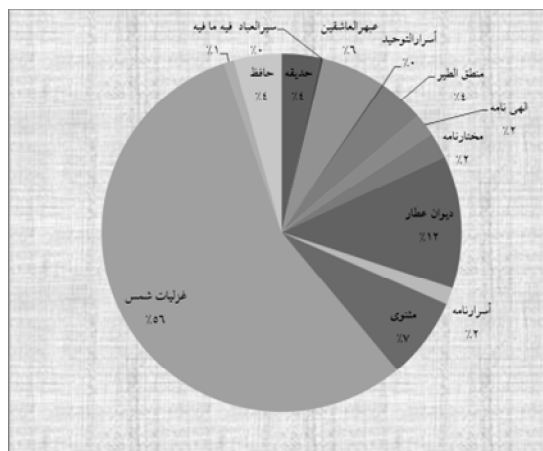


ج: عشق

در حوزه معنا نیز، موتیف عشق مورد بررسی قرار گرفته است. در این بخش گفته شد که عرفا با استفاده از تجربه عشق مجازی دوره‌های پیشین ادبیات فارسی، از آن برای مقاصد خود استفاده کردند و آن را پلی برای عشق الهی لحاظ کردند. واژه عشق در این چند اثر بررسی شد و با چنین پراکندگی روبرو است:



به بیانی دیگر، درصد حضور مقوله عشق در هر یک از این کتابها مطابق با نمودار زیر است:



همان طور که از نمودارهای ارائه شده بر می آید، بالاترین استفاده از این مقوله در غزلیات شمس با تعداد ۳۰۴۱ و پس از آن دیوان عطار با شمار ۶۵۲ و بعد آن نیز مثنوی با ۴۰۰ مورد است. از این نمونه گیری مشخص می شود که باز هم مولوی در

این عرصه، سرآمد دیگران است. وی همچنین در کاربرد اصطلاحات عرفانی نیز از دیگران گوی سبقت را ربوده بود و این نشانگر روح لطیف وی، در برابر فکر فقهی و مذهبی اوست.



پی‌نوشت‌ها:

۱. معیار بررسی مصداق‌های شطح در کتاب‌های مورد بررسی با محوریت مطالب این مقاله است: «تأملی در موضوعات، صورت، ساخت و سبک شطحیات صوفیه»، علیرضا اسدی، فصلنامه سبکشناسی نظم و نثر فارسی بهار ادب سال چهارم، شماره چهارم، زمستان، ۱۳۹۰، صص ۲۷-۴۲.
۲. در سیر العباد و عبهر العاشقین از این مقوله موردی یافت نشد!
۳. در سیر یافتن کلمات مورد نظر به جای کلمه مهرورزی، لفظ محبت مورد جستجو قرار گرفت.
۴. هجویری در کشف‌المحجوب در تمایز میان این دو، چنین اظهارنظر می‌کند: «بدان که مقام به رفع میم اقامت بود و به نصب میم محل اقامت بنده باشد اندر راه حق و حق گزاردن و رعایت کردن وی مر آن مقام را تا کمال آن را ادراک کند، چندان که صورت ببندد بر آدمی. و روا نباشد که از مقام خود اندر گذرد بی از آن معنی باشد که از حق به دل پیوندد، بی آنکه از خود آن را به کسب دفع توان کرد چون بیاید، و یابه تکلف جلب توان کرد چون برود... محبت و شوق و قبض و بسط جمله احوال‌اند...» (کشف‌المحجوب، ص ۱۱۱) به بیانی دیگر احوال مشهور نزد صوفیه عبارتند از: «مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین.» (یقین در متون منظوم عرفانی، ص ۷۶) از جهتی دیگر، دیدگاه نظریه‌پردازانی چون سراج، قشیری، خرقانی و... در ذکر این مقوله‌ها با همدیگر متفاوت‌هایی دارد. به‌عنوان نمونه، ابونصر سراج برای احوال، این ده مورد را برشمرده است: «... مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، طمأنینه، مشاهده و یقین.» (عرفان عارفان مسلمان، ص ۹۲) تعداد آن‌ها در کتاب‌های معتبر عرفانی بدین ترتیب است: «ابونصر سراج: اللمع فی‌التصوف، ۳۳۸ و کلاباذی، التعرف، حدود ۵۷ اصطلاح؛ و قشیری، رساله ۷۸ اصطلاح. هجویری، کشف‌المحجوب ۵۴ اصطلاح و غزالی، کتاب الاملاء فی اشکالات الاحیاء، صص ۱۵-۱۸ حدود ۱۵۰ اصطلاح، ابن عربی، اصطلاح الصوفیه، حاوی ۱۹۸ اصطلاح؛ سهروردی، عوارف-المعارف حدود ۴۷ اصطلاح، جرجانی، التعریفات، حدود ۲۶۴ اصطلاح» (بلاغت تصویر، ۲۱۲ پاورقی)

۵. نحوه دریافت شمار اصطلاحات یاد شده بدین منوال بوده است که لیستی از آن به دانشجویان داده شده و پس از شمارش آن، به صورت داده در نرم افزار Excell به اجرا در آمده است.
۶. طبق شمارش بنده، این آمار اختلاف فاحشی با بسامد حقیقی آن، یعنی؛ ۴۰۰ مورد دارد!
۷. ارائه درصد با توجه به تعداد ابیات کتابهای نظم و تعداد صفحه‌های کتب نشر، نسبت به کل کتاب، انجام گرفته است.

منابع

- «آتش عشق»؛ نصرالله امامی و اسماعیل عبدی‌مکوند، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، دوره دوم، شماره پنجم، صص ۱- ۱۴، بهار ۱۳۸۹.
- آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری؛ محمد اسعدی و همکاران، چاپ اول، حوزهدانشگاه، قم ۱۳۹۰.
- ابعاد عرفانی اسلام؛ آنه‌ماری شیمل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ ششم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۸۷.
- ارزش میراث صوفیه؛ عبدالحسین زرین‌کوب، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۴.
- ارسطو و فن شعر؛ عبدالحسین زرین‌کوب، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷.
- اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی‌سعید؛ محمدبن‌منور، مقدمه، تصحیح و توضیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی، چاپ سوم، آگاه، تهران ۱۳۷۳.
- اسرارنامه؛ فریدالدین محمدبن‌ابراهیم عطارنیشابوری، تصحیح سید صادق گوهرین، زوار، دانشگاه تهران ۱۳۸۲.
- اللمع؛ ابونصر السراج الطوسی، تحقیق و تعلیق عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، الاول، مکتبه الدینیه، قاهره ۱۳۸۰.
- الهی‌نامه؛ فریدالدین محمدبن‌ابراهیم عطارنیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی، سخن، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۷.
- «انعکاس عشق در آیینۀ ادیان»؛ زهرا کوشکی، اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۵۴، صص ۴۴- ۴۸، شهریور ۱۳۸۹.
- باده عشق؛ نصرالله پورجوادی، اول، کارنامه، تهران ۱۳۸۵.

- «بررسی و تحلیل یقین در متون منظوم عرفانی»؛ سید علی اصغر میرباقری فرد و احسان رئیسی، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، دوم، شماره ششم، صص ۷۵-۹۸، تابستان ۱۳۸۹.
- بلاغت تصویر؛ محمود فتوحی رودمعهجی، اول، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- تاریخ ادبیات ایران؛ یان ریپکا و دیگران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، گوتنبرگ، چاپ اول، تهران ۱۳۷۰.
- تاریخ ادبیات در ایران؛ ذبیح الله صفا، ابن سینا، چاپ اول، تهران ۱۳۷۱.
- تازیانه های سلوک؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، نگاه، تهران ۱۳۸۶.
- «تأملی در موضوعات، صورت، ساخت و سبک شطحیات صوفیه»؛ علیرضا اسدی، فصلنامه سبک-شناسی نظم و نثر فارسی بهار ادب، سال چهارم، شماره چهارم، صص ۲۷-۴۲، زمستان ۱۳۹۰.
- «تحلیل مبانی قرآنی و عرفانی مقام رضا در شعر پارسی»؛ کتایون مرادی، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی (گرایش عرفانی) ادبستان، سال اول، شماره دوم، صص ۲۸-۴۵، بهار ۱۳۸۹.
- «تحلیل نسبت میان جهان درون و جهان بیرون از دیدگاه مولوی در مثنوی»؛ حسینعلی قبادی، سعید بزرگ بیگدلی، ناصر نیکوخت و باسل ادناوی، فصلنامه پژوهشهای ادبی، سال ۷، شماره ۲۷، صص ۱۰۱-۱۲۰، بهار ۱۳۸۹.
- «تصرفات مولانا در حکایات صوفیه»؛ ناصر نیکوخت و دیگران، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناسی، سال ۴، شماره ۱۳، صص ۱۹۳-۲۲۲، زمستان ۱۳۸۷.
- تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن؛ عبدالحسین زرین کوب، ترجمه مجدالدین کیوانی، سخن، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵.
- تصوف و ادبیات تصوف؛ یوگنی ادواردویچ برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶.
- «تصوف در مکتب خراسان»؛ جمشید صدری و قسمتعلی صمدی، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۲۰، دوره ۵، صص ۵۴-۶۹، زمستان ۱۳۸۷.
- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی؛ پل نويا، ترجمه اسماعیل سعادت، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۳.
- جستجو در تصوف ایران؛ عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷.
- «جمال پرستی در ادب عرفانی (از قرن ششم تا هشتم)»؛ انور نصری، نامه پارسی، شماره ۲، صص ۵۱-۶۵، تابستان ۱۳۸۴.

- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه (فخری نامه)؛ ابوالمجد مجدود دین آدم سنایی غزنوی، مقدمه، تصحیح و تحشیۀ محمد تقی مدرس رضوی، اول، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹.
- در سایه آفتاب؛ تقی پورنامداریان، چاپ پنجم، سخن، تهران ۱۳۸۸.
- دیدار با سیمرخ؛ تقی پورنامداریان، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۷۵.
- دیوان حافظ شیرازی، شمس الدین محمد حافظ، بر اساس نسخه علامه قزوینی و قاسم غنی، چاپ اول، فارابی، تهران ۱۳۷۰.
- دیوان عطار؛ فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، تصحیح سعید نفیسی، چاپ سوم، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۳۹.
- زبان حال در عرفان و ادب پارسی؛ نصرالله پورجوادی، چاپ اول، هرمس، تهران ۱۳۸۵.
- «زبان عارفان در متون نظم و نثر عرفانی»؛ محب علی آبسالان، فصلنامه زبانشناسی، سال اول، شماره ۲، صص ۳۵-۴۶، تابستان ۱۳۹۱.
- زبان عرفان؛ علیرضا فولادی، چاپ اول، فراگفت، تهران ۱۳۸۹.
- زیبایی پرستی در عرفان اسلامی؛ علی اکبر افراسیاب پور، چاپ اول، طهوری، تهران ۱۳۸۰.
- سرچشمه تصوف در ایران؛ سعید نفیسی، اساطیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۵.
- سرنی؛ عبدالحسین زرین کوب، علمی، چاپ هفتم، تهران ۱۳۸۶.
- سیر رباعی در شعر فارسی؛ سیروس شمیسا، چاپ دوم، فردوس، تهران ۱۳۷۴.
- «شطحیات منظوم در غزلیات شمس»؛ مریم حسینی، نامه فرهنگستان، شماره ۳۵، صص ۱۰۷-۱۲۵، پاییز ۱۳۸۶.
- شعر صوفیانه فارسی؛ یوهانس دوبروین، ترجمه مجدالدین کیوانی، چاپ اول، مرکز، تهران ۱۳۷۸.
- شکوه شمس؛ آنه ماری شیمل، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰.
- «عاشقانه های عیان و عارفانه های نهان در شعر حافظ خوشخوان»؛ سید جعفر حمیدی، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، شماره هفتم، صص ۱-۱۲، پاییز ۱۳۸۹.
- غیرالعاشقین؛ روزبهان بقلی شیرازی، تصحیح هنری کرین و محمد معین، چاپ اول، منوچهری، تهران ۱۳۸۳.
- عرفان عارفان مسلمان؛ رینولد الین نیکلسن، ترجمه اسدالله آزاد، ویرایش و تعلیقات علی نقوی-زاده، دانشگاه فردوسی، چاپ اول، مشهد ۱۳۷۲.

- «عشق از دیدگاه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»؛ شیرین بیانی، همایش بین‌المللی اندیشه‌های جهانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. صص ۱۰۶-۱۱۶، ۱۳۸۸.
- «علم، عقل و عشق در مثنوی مولوی»؛ محمدتقی سبحانی، نقد و نظر، سال هشتم، شماره سوم و چهارم، صص ۳۵۲-۳۸۲، ۱۳۸۲.
- غزلیات شمس تبریز؛ جلال‌الدین محمدبن محمد مولوی، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی‌کدکنی، سخن، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۷.
- فلسفه عرفان؛ سید یحیی یثربی، چاپ سوم، بوستان کتاب، تهران ۱۳۷۴.
- فیه مافیه؛ جلال‌الدین محمدبن محمد مولوی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۸.
- کشف‌المحجوب؛ ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری، مقدمه، تصحیح و تحشیه محمود عابدی، چاپ دوم، سروش، تهران ۱۳۸۹.
- «مبانی نظری شطحیات عرفانی از نگاه مولانا»؛ محمدحسن حائری و زنگنه رحیمی، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، شماره چهل و سوم، صص ۳۳-۴۶، بهار ۱۳۸۹.
- مثنوی معنوی؛ جلال‌الدین محمدبن محمد مولوی، تصحیح رینولد نیکلسون، نهم، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۲.
- مثنوی‌های حکیم سنایی؛ ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، چاپ اول، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸.
- مختارنامه؛ فریدالدین محمدبن ابراهیم عطارنیشابوری، تصحیح و مقدمه محمدرضا شفیعی‌کدکنی، چاپ سوم، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- منطق‌الطیر؛ فریدالدین محمدبن ابراهیم عطارنیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی، چاپ اول، سخن، تهران ۱۳۸۳.
- میراث تصوف؛ لئوناردو لویزن، نشر مرکز، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴.
- میناگر عشق؛ کریم زمانی، نی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۶.
- «نسبت میان عشق انسانی و عشق ربانی در اندیشه روزبهان بقلی»؛ قربان علمی و سید ماجد غروی نیستانی، مقالات و بررسی‌ها، صص ۱۰۱-۱۲۰، بهار ۱۳۸۷.
- نقد صوفی؛ محمدکاظم یوسف‌پور، چاپ اول، روزنه، تهران ۱۳۸۰.

- «نگرشی بر تحول بنیادی تعبیرات و اصطلاحات استعاره‌ای از سبک خراسانی به سبک عراقی»؛
مریم زیبایی‌نژاد و نجف جوکار، گوهرگویا، سال دوم، شماره ۷، صص ۳۹-۷۴، پاییز ۱۳۸۷.